

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر ابن الدین "سعیدی-سعیدافغانی"

۱۷ جولای ۲۰۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

ترجمه و تفسیر سورة الحشر-۳



وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳)

اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب شان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

«الْجَلَاءُ» یعنی ترک وطن، آوارگی، و در این آیت مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنابر مصیبتی که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشان در (سوره مجادله آیت ۲۱) می فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیت ۳ سوره حشر) فرموده است: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ» در این آیات متبرکه بیان می دارد که: هم پیروزی و هم جلای وطن با اراده الهی است و این جزای اعمال است که یهودان و منافقان به الله تعالی و رسولش دشمنی ورزیدند، و

به یاد داشته باشید که هرکس به الله دشمنی کند، الله تعالی آنان را به سختترین عذاب مبتلا خواهد ساخت. «لَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا» حداقل جزای پیمان و عهد شکنی همانا تبعید و مجبور ساختن شان به ترک دیار و وطنش است (بدر نظر داشت این که فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سخت بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد). در آیت بعدی می خوانیم که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یک فهم با تمام وضاحت بیان می دارد که: ستیزهجویی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله:

قبائل بنی‌النضیر و بنی‌قریظه از جمله دو طائفه ای از یهودیانی بودند که در مناطق اطراف تقریباً در یک میلی مدینه به خصوص در قریه هائی به نام زهره مسکون بودند ، هر دو قوم متذکره دارائی قلعه مستحکمی بودند، و برای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند. رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود. اینان در عداوت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم باکفار عرب چه در خفا و چه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمان، همدست می شدند، و حتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می پنداشتند با یهودان مدینه یک واحیاناً در یک حجره علیه مسلمانان توطئه می کردند ، همین یهودان در زیادت از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشویق ، ترغیب و حتی مساعدت معنوی و مالی هم می کردند .

بادر نظر داشت این که، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود. بنوالنضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهدی را از آن‌ها پذیرفت.

یهودیان بادر نظر داشت این که: دلایل قاطع و حجت‌های روشنی در مورد این که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم بحق می باشد ولی با آنها با دشمنی و عنادی که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی و عداوت می ورزیدند . از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب‌تر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی‌عمر و بن عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی‌حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را در دل دارم . (السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱۸ – ۵۱۹ .) بنابراین، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیده یهودیان را که بر اساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیز پسر خداست؛ ولی اسلام صدای مساوات و برابری میان انسان‌ها را سر می‌داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی‌دانست؛ در حالی که از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیده خدا بودند و خود را از دیگر ملت‌ها برتر می‌دانستند.

یهودان از روز اول به امضاء رسیدن پیمان ، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند.(برای تفصیل موضوع مراجعه شود : الصراع مع الیهود، محمد ابوفارس، جلد ۱، صفحه ۳۱.)

یهودان کوشش ، توطئه و دسیسه دایمی را به راه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب و تخریش روابط مهاجران و به صورت کل از همه راه ها و وسایل استفاده به عمل می آوردند تا دوستی و محبت بین مسلمانان را به هم بزنند ، یهودان با به راه اختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ئی و قومی همه سعی را به خرج می دادند تا میان مسلمانان درز و شکاف را ایجاد نمایند

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم از بی ادبی استفاده می کردند ، و حتی در حضور ایشان و در

اثناى سخنانش بی ادبی می کردند و با چشم به او اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می گرفتند ، و بدین ترتیب باعث آزار و اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می گردیدند؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می فرماید: مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد ۸، صفحه ۱۸۹).

من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد».

من گفتم: مگر نمی بینی چه می گویند؟ فرمود: «مگر نمی بینی من جوابشان را دادم و گفتم: «وعلیکم» یعنی بر شما باد». برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند. بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحه ناتوانان و وسیله شکست خوردگان و مسکن کینه توزان است. (حوار الرسول مع الیهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه ۱۰۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه اورابه نرمی فراخواند و خاطر نشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چراکه در اسلام، نرم خوئی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می دارد و در برابر نرم خوئی با دیگران، چیزهایی را می بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی بخشد.

غزوة بنی قینقاع:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۱۲۴هـ/۷۴۲م) یکی از بنیان گذاران علم حدیث درباره غزوة بنی قینقاع می نویسد: غزوة بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر واقدی مؤرخ مشهور جهان اسلام و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که غزوة بنی قینقاع در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد ۱، صفحه ۲۹۹).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تأریخ وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعة نظرة النعمیم، جلد ۱، صفحه ۲۶۹).

عوامل اصلی غزوة بنی قینقاع:

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوة بنی قینقاع می نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب بر آمدند.

یهودان در جنب این که دست به دسایس و توطیه های مخفی و علنی می زدند ، حسادات و دشمنی شان به مرحله اقدامات عملی و جنائی علیه مسلمانان انجامید.

در سلسله این جنایات و توطئه ها یهودان در یکی از روزها زنی بدوی و مسلمان را که کالائی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کرد و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در همین اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می‌گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند. یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۵۴)

رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان به دست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از حرکت به سوی آنها بر اساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهده‌ای که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْآخِنِينَ» (سوره الأنفال: ۵۸). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصره یهودان بنی قینقاع:

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های مستحکم خود شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا این که خداوند متعال در دل‌های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سرانجام تسلیم خواسته رسول الله صلی الله علیه وسلم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تهدید می‌کردند و ادعا می‌نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلی اله علیه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع الیهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۱۴۴).

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامه سلمی اوسی را بر آنها گماشت. (الیهود فی السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۰).

سرنوشت یهود بنی قینقاع:

ابن سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا می‌خواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلی الله علیه وسلم به درخواست او توجه نمود. عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و چهره مبارکش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من

احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۱).

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسؤولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۱).

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از جلای وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی‌نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عُویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم رانده شد. (التاریخ الإسلامی، حمیدی، جلد ۵، صفحه ۳۰).

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ‌گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن ابی مدارا می‌کرد تا این که همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۴۸).

ابراز برانت عباده بن صامت از منافقان:

زمانی که بنی قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برانت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برانت می‌نمایم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۲ – ۲۸۳).

اظهار این دیدگاه از جانب عباده بن صامت موجب گردید که آن حضرت، مأموریت اخراج بنی قینقاع را به او واگذار نماید. بنی قینقاع خطاب به عباده گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نمای؟ (عباده) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عباده گفت: از انصاف به دور است که با همپیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عباده گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن‌گاه بنی قینقاع به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض‌های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نمایم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عباده اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عباده نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عباده آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا این که به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفصیل را می‌توان در کتاب «اليهود في السنة المطهرة، جلد ۱، صفحه ۲۸۲ – ۲۸۳» مطالعه فرماید).

این گونه بنی قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالی که سلاح و دارائی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد ۱، صفحه ۱۴۹) مأخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم (ج) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیأت علمی انتشارات حرمین (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

یادداشت ضروری :

سایر مفسران هم به موضوع وعلل تبعید یهودان تماس گرفته ، و در علل تبعید یهودان بنی قینقاع می نویسند: رسول الله صلی الله علیه وسلم با دهن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی- نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداختدیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آن‌ها را به خطا گشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند.

مؤرخین می افزایند: یهودان بر کشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همدستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند.

شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان در دم بر خاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان باز گشتند. پس بنی نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آن‌ها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

این به خاطر آن است که آنها با الله و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. (۴)

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدائی و جبهه‌گیری و دشمنی است ، و واضح و هویدا است که: جبهه‌گیری در برابر فرستاده الهی ، در واقع به مفهوم جبهه‌گیری در برابر الله است. و جمله « شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ... يُشَاقِّ اللَّهَ» آیت مبارکه می رساند که در (ابتدای آیت، جبهه‌گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیت، جبهه‌گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است).

ادامه دارد